

بسم الله الرحمن الرحيم

## **درس خارج**

## **اصول فقه**

جلسه دوازدهم

۹۲/۷/۲۸

دو اشکال بر واجب معلق بیان کردیم که در صدد عدم امکان واجب معلق بود. اولی میرزای نائینی و دومی محقق اصفهانی. بحث امروز در اشکال سوم است که از سوی محقق خویی مطرح شده است.

## اشکال سوم

این اشکال به دو بیان آمده است؛ یکی بیان حلی و دیگری بیان نقضی.

### بیان حلی

بیان حلی بر دو مقدمه مبتنی است:

۱. هر جا وجوبی باشد، این وجوب مستند به ملاکی در فعل وجوب است. تا فعلی نباشد که در آن فعل ملاکی باشد وجوبی در کار نخواهد بود. این مقدمه روشن است، حداقل بنا بر نظر عدلیه که احکام را تابع مصالح و مفاسد می‌دانند.

۲. ملاک موجود در فعل، که ملاک وجوب است، این ملاک یا در مطلق الفعل است یا در فعل مقید. شق سومی تصور نمی‌شود.

با توجه به این دو مقدمه نتیجه چنین می‌شود: اگر وجوبی بود و وجوب متعلق به فعل ذو ملاکی بود اگر این ملاک بر فعل غیر مقید مترتب بود؛ اینجا واجب، واجب مطلق است. اگر ملاک بر فعل مقید مترتب بود، - چه قید مقارن وجوب یا قید متاخر از وجوب باشد، به هر حال قید فعل است. یعنی قید ملاکی است که بر فعل بار می‌شود. - نتیجه‌اش این است که وجوب هم مقید می‌شود. چون دایره وجوب - سعاً و ضیقاً - مطابق با دایره ملاک است.

بنابراین به غیر از وجوب مطلق یا وجوب مشروط، وجوب سومی بنام واجب معلق نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ چون وجوبی که به فعل خورده اگر ملاک این وجوب، بر مطلق الفعل بار شود، پس وجوب، وجوب مطلق خواهد بود. اگر ملاک این وجوب، بر فعل مقید به قیدی بار شود، پس وجوب، وجوب مشروط خواهد بود. اگر قید، مقارن وجوب بود، شرط مقارن وجوب می‌شود. اگر قید، متاخر از وجوب بود، شرط متاخر از وجوب می‌شود. پس واجبی بنام واجب معلق نمی‌توان تصور کرد.

## بیان نقضی

اگر وجوب زمانا مقدم بر زمان واجب باشد، و چنین وجوبی تصور شود، وجوب بالفعلی که چون واجب، مقید به قید زمان متاخر از وجوب است؛ لذا واجب متاخر است. چون به قید زمانی مقید است که این زمان، متاخر از زمان وجوب است. در چنین موردی اگر وجوب آمد، هنوز زمان واجب نیامده است. مثلاً قبل از ظهر قیامت شد، و قید زوال اتفاق نیفتاد، در اینجا وجوب منتفی می‌شود. پس قید زمانی، شرط متاخر وجوب است نه واجب که با عدم تحقق زمان، خود وجوب برداشته می‌شود. نه اینکه وجوب هست و چون زمان برداشته شد، پس واجب نیست ولی وجوب همچنان باقی است. بلکه وجوب منتفی می‌شود. این کشف می‌کند که قید زمانی متاخر، شرط متاخر خود وجوب است. لذا اگر این قید زمانی تحقق نیافت، وجوب منتفی می‌شود. البته محقق خوئی این مطلب را شاهد برای بیان حلی گرفته اند که بیان نقضی به شمار می‌رود. این خلاصه‌ای بود از اشکال محقق خوئی که واجب معلق وجود ندارد.

## جواب

این اشکال از قوی‌ترین اشکال‌هاست. و با اینکه به ظاهر اشکال مستحکمی است، ولی بر هر دو بیان محقق خوئی - حلی و نقضی - ایراد وارد است.

### جواب از اشکال حلی: جواب از اشکال حلی بر دو مقدمه مبتنی است:

#### مقدمه اول:

همان گونه که فعل قابل تقید است در نتیجه قابل تقسیم است، خود وجوب و نسبت طلبیه هم قابل تقیید و تقسیم است. یعنی همچنان که می‌توان فعل را به دو وصف مختلف، به اختلاف دو قید توصیف کرد. مثلاً صلاة عند الزوال، صلاة قبل از الزوال. با اختلاف قید، فعل هم به این فعل و آن فعل تقسیم می‌شود. می‌توان به همان ترتیب وجوبش را تقسیم کرد. مثلاً وجوب قبل از زوال و وجوب عند الزوال.

#### مقدمه دوم:

همان گونه که ملاک در فعل ممکن است بر فعل مقید یا فعل غیر مقید عارض شود، وجوب هم همینطور است می‌تواند خود وجوب (ایجاب الفعل) هم ملاک داشته باشد. اینکه ایشان فرمودند ملاکات وجوب به تبع ملاکات عارض بر ذات افعال است، می‌گوییم خود وجوب با این قید و بدون این قید تقسیماتی را که می‌پذیرد، ممکن است این ملاک، عارض بر خود وجوب باشد و چنین نیست که در همه

جا ملاکات وجوب، تابع ملاکات عارض بر افعال باشد. ممکن است وجوب فعل در یک زمان، یعنی خود وجوب در زمانی مصلحت داشته باشد و وجوب فعل در زمانی فاقد مصلحت باشد. همچنان که واجب قید می‌طلبد، وجوب هم قید می‌طلبد. همان گونه که واجب معروض ملاک می‌شود، وجوب هم ممکن است معروض ملاک باشد.

پس همچنان که وجوب بدون قید می‌تواند ملاک داشته باشد، وجوب با قید هم می‌تواند ملاک داشته باشد. اگر ملاک وجوب این باشد که تحریک کند عبد را قبل از زمان تحقق فعل، یعنی به مقدمات فعل تحریک کند. در حال حاضر فعل ملاک ندارد و آنچه ملاک دارد، وجوب الفعل است. درست است که ملاک وجوب فعل، متفرع بر ملاک در فعل است اما همین ملاکی که در فعل است، یترشح منه ملاک. درست است که ملاک وجوب، مترشح از ملاک خود فعل است، اما ملاک در وجوب هم برای خود ملاکی است. وقتی ملاک می‌تواند در خود وجوب باشد. خود وجوب می‌تواند ملاک و مصلحت داشته باشد. در زمان فعلی، هنوز فعل مصلحت ندارد، ولی وجوب فعل در زمان حاضر مصلحت دارد. مثلاً رهبران هر جامعه‌ای برای اینکه مردم برای کاری حاضر شوند، و این کار مقدمات فراوانی دارد، قبل از زمان فعل، آن کار را واجب می‌کنند. در اینجا هنوز وجوب مقید به آن زمان نشده ولی واجب مقید به آن زمان شده است.

### جواب از اشکال نقضی

نقض ایشان در حقیقت نقض نیست. چون بیان ایشان سالبه به انتفاء موضوع است. مثل اینکه کسی قبل از طلوع فجر مرگش فرا رسید، وجوب صومی که اول شب بر او متوجه بوده بخاطر مرگش، ادامه نخواهد یافت؛ چون سالبه به انتفاء موضوع می‌شود. چون وجوب عند طلوع فجر به مکلف زنده خورده بود و عند طلوع فجر مکلف، زنده نیست تا وجوب متوجه او باشد. سالبه به انتفاء موضوع است. شمای محقق خویی برای نقض باید موردی را بیابید که با وجود موضوع، حکم از او برداشته شده باشد. در حالی که در نقضی که شما وارد کردید سالبه به انتفاء موضوع است. نه به دلیل اینکه شرط، شرط متاخر وجوب سابق است و عدم تحقق شرط، کاشف از عدم وجوب است. بلکه کاشف از این است که اینجا موضوع نبوده است. مکلف زنده وجود ندارد تا عند طلوع الفجر وجوب صوم باشد. پس اینجا به خاطر عدم تحقق شرط متاخر نیست که وجوب منتفی است، بلکه به خاطر نبود موضوع (مکلف زنده)، وجوب منتفی است. پس نقض نیست.

حتی همین اشکال در مکلفی که سلب قدرت شده یا مکلفی که قبل از طلوع فجر، عقلش را از دست داد، این کاشف از این است که دیگر موضوعی (مکلفی) نیست تا وجوب صومی باشد. و چنین نیست که بخاطر عدم تحقق شرط متاخر، وجوب صوم برداشته شده باشد. بلکه بخاطر اینکه سالبه به انتفاء موضوع بوده، حکم بر داشته شده است.

ما می‌خواهیم بگوییم بین شرط متعلق و شرط وجوب، قابلیت انفکاک وجود دارد. می‌تواند شرط وجوب حاصل شود، - یعنی وجوب بالفعل باشد- ولی شرط متعلق حاصل نباشد. این غیر از شرط وجوب است که با نبودن شرط استطاعت، وجوب حجبی در کار نیست. بلکه در واجب معلق، با وجود مصلحت در متعلق وجوب که در آینده است، خود وجوب از الان فعلیت یافته است. مصلحت در خود جعل نیست، بلکه مصلحت در خود فعل است و این مصلحت آن چنان مصلحتی است که فعلیت وجوب در زمان حاضر را اقتضا می‌کند. این هست نکته اساسی که در واجب معلق باید باشد و حرف صاحب فصول این است. خوب آیا این حرف صحیح است یا نه؟ در جلسه بعد.